



شاعر: زهرا برجسته ملکی

## اشک شب

از دور ترین تنهایی ها  
از سایه های همیشه بیدار  
و چه روشن  
شاخه های سوخته در انتها

اشکهایم می لرزد  
پاهایم خسته از راه شب  
و چشمهایم مانده در غبار  
صدا می آید



شاعر: اسحاق صیدیان



شاعر: سید مهدی عسکری



شاعر: اشرف السادات کمانی



شاعر: اشرف رشیدیگی

در شبی دلگیر ،  
چنگ بر زلفان قلم زده ام ،  
با تمام غصه راهی که اشتباه رفته بودم  
خودم را نقش بر کاغذ سفید کرده ام ،  
شبی اندوهبار ،  
ز بغض سرگشتگی خویش ،  
خنجری به شکل خونخواهی از حرفهایم  
ساخته....

و من تنها پناه ضجه هایم را  
میان آغوش دو دستانم دیده ام  
زانوهایم را تکیه گاه اشک هایم میکنم،  
تا قلمم از دلتنگی من ،  
گریبان این شب سیاه را بگیرد،  
و چه غصه وار به پیشواز باد سرد کوچه ها  
میروم،  
تنها میان دیوارهای کاهگلی دهکده مان ،  
همراه برگهای زرد یادگار پاییز ،  
قدم زنان بسوی مسیر نامعلوم باد میروم،  
خسته ام از تکرار خواستنی که طعم زهر را  
در رنگ و روی خود داشت و  
اکنون همگام با قلم افسرده خویش  
تا صبح گریه کنان به مرز فردا میروم....

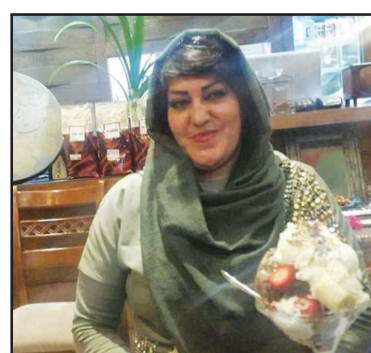
## دوزیست

آینه نیستی که ببینم که کیستم  
آینه نیستم که ببینم که نیستم  
پاییز زرد هستم و دور از بهار سبز  
قلبت، چراغ قرمز و محکوم ایستم  
در اشک، سوخت هستی و پروانه ای نبود  
هر شمع را که تجربه کردم گریستم  
باید که مثل سایه بیفتم به پای تو  
شاید تمام قد بتوانم بایستم  
در عمق چشم تو نفسم تازه می شود  
!!این ممکن است! من ضربانی دوزیستم  
بی تو سقوط عاطفه در قرن بیستم  
!با تو عروج یک شبه تا قرن بیستم  
باید که اعتراف کنم مرد و زن یکی ست  
!!تا من به شعر زن نرسم مرد نیستم

شد تازه سال، حال و هوایی بهاری است  
چون آمدی تو، ثانیه هایی بهاری است  
از عشق و سبزه گفتی و، از رنگ لاله ها  
بلبل بین که نغمه سرایی بهاری است  
تغییر داد باد صبا رسم ابر نو  
با هر نفس به شوق دعایی بهاری است  
باران شوق سطح زمین را فرا گرفت  
شاید زمین شنیده صدایی بهاری است  
تعبیر عاشقانه غزلهای بی صدا  
بغضش زمین شکسته کجایی بهاری است  
با های های ابر بهار آسمان شکفت  
رنگین کمان رسیده، سرایی بهاری است  
در دست توست زمین با زمان بخند  
با خنده ها و عشق خدایی بهاری است



چیزی به عید نمانده و...  
خانه تکانی است  
دلمرده  
رخوتی به تن مانده ست و...  
ذهن من  
در گیر این تداعی است  
یادش به خیر  
کودک دیروز من که شاد  
در کوچه می دوید  
به دنبال دوره گرد  
با لحن پر آداااااااااا  
پیرمرد  
در پیچ کوچه ها:  
(آب حوض خالی می کنیم  
باغچه پاکن می کنیم  
پته ی گل داریم  
آب حوض خالی می کنیم  
باغچه پاکن می کنیم  
پته ی گل داریم.)



شاعر: پروین اسحاقی

حلقه زنان به دور آن ما کودکان کال  
می خواستیم که او  
به عهدش وفا کند  
آهای عمووووو!  
گفتی که ماهی می آوری  
پس کو؟  
چه شد؟

غریب وارو ، به ژرفای لانه خواهد مرد  
تو میروی و به لبهای خسته ام دیگر  
شکوفه های غزل عاشقانه خواهد مرد  
به غمنواز صدایم که شور غم دارد  
ز زخمه های غم تو ، ترانه خواهد مرد  
برو برو که ز خوشبختی تو دلشادم  
اگر چه شاعر تو غمگانه خواهد مرد  
تو میروی و دلم جاودانه خواهد مرد  
امید در دل من غمگانه خواهد مرد  
شکوفه های سپید جوانیم بی تو  
ز ریشه سوخته و در جوانه خواهد مرد  
سیاه بخت و غریبانه ، غرق گریه مرا  
عروس خاطره در حجله خانه خواهد مرد  
پرنده ای که سرودش شکوفه و گل بود

می آورم  
نه شبه  
الامان!  
نه شبه ای نیامد و...  
هرگز  
هنوز هم  
من منتظر نشسته ام  
ماهی بیاورد

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی